روابط عمومی، نخود و نمک هر آش اس!؟!

خسروی، حسن

می‏خواهم بدور از هرگونه تجمل‏گرایی در کلام و نوشتار و فارغ از هرگونه فرمول و چارچوب مقاله‏نویسی و سخنگویی و بی‏پیرایه و ساده‏دلانه با شما خوانندگان ماهنامه‏ حرف بزنم.شما که مدیر هستید یا کارمند.استاد هستید یا شاگرد.مخالف روابط عمومی‏ یا موافق آن هستید.گروهی روابط عمومی را مزاحم می‏دانند و برخی دیگر مراحم.بله به‏ همین سادگی و با جابه‏جایی فقط یک نقطه می‏توان یک‏آبادی را به ویرانه‏ای تبدیل کرد و یا ناامیدی را به امید مبدل ساخت.

اما چه کسی این نقطه را جابجا می‏کند؟من یا شما یا هر دوی ما؟برخی روابط عمومی را واحدی صرفا هزینه‏بر می‏پندارند.یعنی واحدی که تنها خرج روی دست سازمان می‏گذارد و بود و نبود آن چندان تفاوتی ندارد.این‏ها چه کسانی هستند؟آیا ساکنان کره مریخ و ماه‏ بر این باورند یا یکی مثل من و شما؟بعضی روابط عمومی را واحدی از سازمان می‏دانند که نخود هر آش است و به تعبیری می‏خواهد و باید از هر چیزی و هر کاری سر دربیاورد. و عده‏ای نیز آن را نمک هر آش می‏دانند که اگر نباشد کار سازمان لنگ است و خانه‏ بی‏رونق.که اگر نباشد،عملکرد و فعالیت سازمان،تاثیر،نمود و تبلور بیرونی ندارد.نظر شما نسبت به این عده چیست؟آیا خود را لوس می‏کنند یا واقعیت شیرینی را بیان می‏دارند؟ آنچه مسلم ذکر این حقیقت است که سازمان به خودی خود،جز مقداری آهن و آجر و مصالح‏ چیزی نیست و این افراد و بخش‏های سازمان هستند که بدان هویت و شخصیتی خاص‏ می‏بخشند.

اما چرا عده‏ای بر این واقعیت آشکار و این حقیقت زیبا سرپوش می‏گذارند؟ آیا منافعشان در خطر است یا کشش سواد و فهمشان بیش از این نیست؟بیچاره روابط عمومی!؟!جورکش و غم‏خوار همه است و بلای همه را گه‏گاه به جان می‏خرد ولی اغلب‏ بی‏یار و یاور است.سنگ همه را به سینه می‏زند ولی عده‏ای بر سینه او سنگ می‏زنند. چقدر رومانتیک شد!؟!باز بیچاره روابط عمومی.حکایت او بعضا حکایت مرغ است.هم‏ در عزا می‏خورندش و هم در عروسی.بگذریم.به گریه افتادید!؟!کجایش را دیده‏اید.این‏ تازه اول مصیبت بود.ولی راستش ما که نیامده‏ایم گریه‏زاری سر دهیم و شیون برپا کنیم. ما برای وصل کردن آمده‏ایم.جدا کردن کار آنهایی است که باورشان در مورد روابط عمومی آبکی و تار عنکبوتی است.

چی گفتیم و چی شد؟از کجا به کجا می‏رویم؟معلوم نیست چه‏مان شده است که این همه‏ شاخه به شاخه می‏پریم.خوب ایرادی ندارد.اولش گفتم که قصد ندارم کلیشه‏ای بنویسم‏ و اطو کشیده حرف بزنم.پیداست که دل پر است و سوز دل جان‏فرسای. عیب ندارد،بگذارید ما هم عقده دل بگشاییم و در عالم جوانی،خویشتن خویش را دقایقی‏ هم که شده حال و هوای دیگری ببخشیم.آنقدر حرف و حدیث در مورد روابط عمومی زیاد است که از حساب و کتاب خارج است.دید بعضی‏ها نسبت به روابط عمومی شعر و شاعری‏ است.فکر می‏کنند روابط عمومی یعنی شعر و داستان و ادبیات.برخورد عده‏ای دیگر خط و خطاطی است.فکر می‏کنند روابط عمومی یعنی نوشتن،پلاکارد،پوستر،تذهیب،تابلو و خطاطی.بعضی هم می‏پندارند که روابط عمومی یعنی محل تجمع نیروهای وازده،اضافه، سربار،بی‏جا و مکان و از همه‏جا بریده.

و عده‏ای بر این باورند که روابط عمومی یعنی مراسم،مسافرت،مناسبت،گریه و شادی، دست زدن-تاتر و نمایش فیلم-بروشور مجله-هدیه و اشانتیون-نمایشگاه و دکور- تیپ زدن ولباس‏های یکدست پوشیدن-فرم پخش کردن و نظرسنجی-آرایش ظاهر و دندان‏های خندان را نشان دادن و شکلات و شیرینی تعارف کردن.

خیلی‏ها هم جورهای دیگر فکر می‏کنند.ولی در این میانه عده‏ای را اعتقاد بر این می‏باشد که روابط عمومی،روابط عمومی است و بس.تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.به‏ نظر بنده،روابط عمومی آب زلال و مصفایی است که در مسیر خود طلب‏کنندگان خویش‏ را سیراب می‏کند و به کوی و برزن سر می‏زند و راه پیدا می‏کند تا اگر کاری از دستش بر می‏آید انجام دهد.

حکایت روابط عمومی و تشبیه آن به عنوان یک جوی آب زلال و با صفا،حکایت عجیبی است. ولی عجیب‏تر از آن رفتار عده‏ای کوتوله است که با قصد و غرض‏های خود و ندانم‏کاری‏ و حسادت و کوته‏نظری‏شان این آب را گل‏آلود می‏کنند تا بلکه از این رهگذر یک ماهی گرفته‏ و برای خویش دفتر و دستکی و موقعیتی فراهم نمایند.اما کور خوانده‏اند،چرا که ماهی به‏ دام افتاده در گلوی آنها گیر خواهد کرد و استخوانش آنان را خفه خواهد نمود. ای آقا!بالاخره روابط عمومی چیست؟آن را بالا ببریم یا پایین بیاوریم.عزیزش کنیم یا ذلیل؟ تکلیف ما چیست؟ما که گیج شده‏ایم با این صغری کبری چیدن شما.آخه این هم شد درد دل کردن!ای بابا!کو گوش شنوا.با این روضه‏ها کسی گریه‏اش نمی‏افتد. بله بله.چی شد؟قرار نبود خرمگس در معرکه ما پیدا شود.چی شد که یک دفعه عده‏ای به‏ خودشان آمدند و دست و پایشان را جمع کردند؟تلخ بود؟خوب عیبی ندارد و دوا و درمان‏ بعضا تلخی دارد ولی اثرگذار است و شفابخش.از قدیم هم گفته‏اند که حقیقت تلخ است. آن مرد انار دارد.آن اسب در باران آمد...ای وای ببخشید یاد کتاب اول ابتدایی افتادم.ببینید روزگار آدم را به کجاها که نمی‏برد.

بگذریم.تا کار بیخ پیدا نکرده به چند آگهی بازرگانی،نه ببخشید آگهی ارتباطاتی یا نه بهتر بگویم به چند جمله قصار که از تراوشات ذهنی عجیب وغریب خودم می‏باشد توجه‏ بفرمایید و استراحتی نمایید تا در شماره آینده بقیه بیانات شیرین خود را تقدیم حضورتان‏ نمایم.پس واقعا حق تو را خورده‏اند فقط مواظب باشد چشم نخوری.با اجازه

-بهترین جایگاه برای بروز استعدادها و علاقه‏ها،روابط عمومی است.

-روابط عمومی آنقدر می‏ارزد که با عینک اعتماد و اطمینان به آن نگاه کنیم.

-موتور شتاب‏دهنده در نیل به اهداف سازمانی،روابط عمومی است.

-پل ارتباطی میان(مردم-کارکنان-مدیریت)روابط عمومی است.در استحکام و تقویت‏ این پل هرچه بیشتر تلاش کنید.

-روابط عمومی ویترین سازمان است.خوب‏ها و زیبایی‏ها را در آن جمع کنید وزشت‏ها و بدی‏ها را از آن خارج نمایید.

-روابط عمومی یعنی حواس پنج‏گانه به اضافه دو.

-درهای سازمان،ساعتی باز می‏شوند و ساعتی دیگر بسته.و این آغوش باز روابط عمومی‏ است که همواره پذیرای شماست.

-روابط عمومی،سرچشمه زلال اطلاعات و ارتباطات است.بیایید با عقاید و افکار تنگ‏نظرانه‏ خود،آب را گل نکنیم.

-روابط عمومی،یک فرصت است نه یک تهدید.

-روابط عمومی مزاحم نیست،مراحم است.

-روابط عمومی،رهبر ارکست سازمان است.

-روابط عمومی،بخش مراقبت‏های ویژه،یک سازمان است.